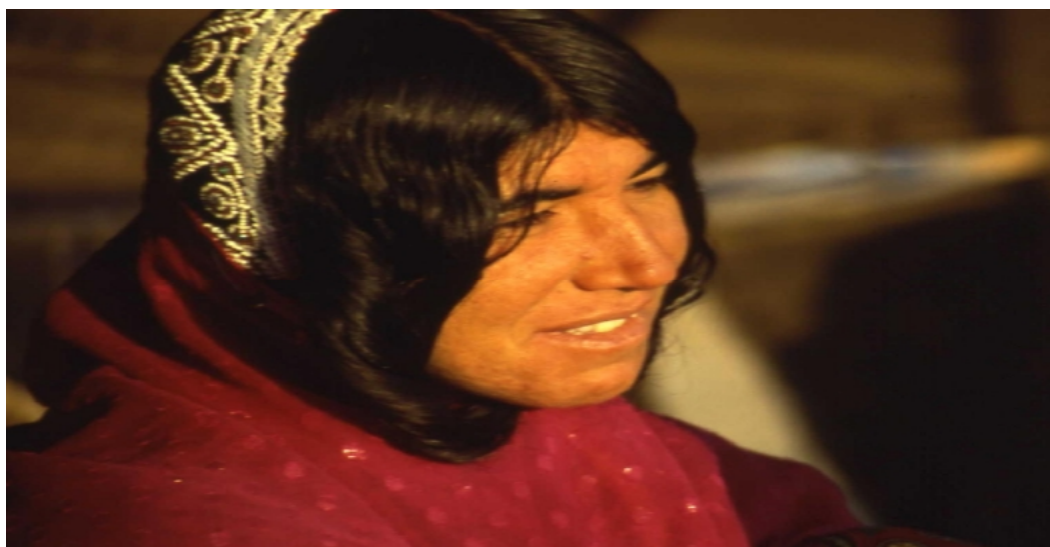


# مدخلی بر شناخت هویت لر و کرد

مسعود تقی نجات



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به :  
پویندگان حقیقت،  
اندیشه های آزاد و  
رها شده از باورهای دروغ ساخته تاریخی

تحولات صد ساله ی اخیر در خاورمیانه و ایجاد دولتهای ملی مدرن که تقریباً تماماً توسط قدرتهای غربی تولد یافته اند، این منطقه را در ظاهر تبدیل به کلاف سر در گمی کرده که باید سر آن را در دست همان دولتها یافت. این کلاف در اصل کلافی چند سر است که هر از چند گاهی یکی از این قدرت ها در معادلات و محاسبات خود قسمتی بیشتر از آن را به سمت خود می کشد.

در این تقسیم بندی و خط کشی جغرافیایی تنها مردم بومی منطقه جایی نداشته اند، با شکست دولت مقتدر عثمانی در جنگ اول بین الملل بهترین فرصت در اختیار قدرتهای پیروز قرار گرفت تا به بزرگترین آرزوی خود یعنی فروپاشی اتحاد شرق جامه ی عمل ببوشانند. در سوی دیگر مقتدرترین قدرت شرق یعنی دولت عثمانی، دولت متزلزل قاجار قرار داشت که در عین دشمنی با دولت عثمانی، خود به دلیل حضور بی انقطاع و دخالت های برنامه ریزی شده دولتهای استعماری تبدیل به شبه مستعمره ای در بین چند دولت شده بود و نهایتاً با برنامه ریزی دقیق، دخالت آشکار و تبلیغات متجددین وابسته، و کودتا سقوط کرد.

با سقوط این دو قدرت منطقه ای به دست غربی ها بزرگترین فرصت های مردم منطقه برای تشکیل دولتهای ملی و مدنی متناسب با خواست درونی مردم از بین رفت.

حاصل این دخالت آشکار نیروهای بیگانه فروپاشی اتحاد بومی، گسستگی فرهنگی و مذهبی مردم منطقه، و ایجاد و رواج رو به افزایش اختلافات قومی در بین اقوام مختلف است.

نهایتاً غرب با به قدرت رساندن کسانی چون مصطفی کمال ( آتاترک ) و تشکیل دولت ترکیه، رضاخان میر پنج (رضا شاه) و تشکیل ایران نوین و چند قدرت دیگر عربی با خلق جنایاتی غیر قابل وصف کشورهایی را پایه ریزی کرد که جوانان امروز آن جز نفرت و دشمنی از یکدیگر چیزی از گذشته خود نیاموخته اند، در این میان ظهور مسأله ای به نام کرد در کشور های تازه شکل گرفته ایران، ترکیه، عراق و سوریه یکی از بزرگترین مناقشات صد سال اخیر بوده است.

مناقشه ای که به دلیل برتر انگاشتن قومیت‌های مسلط فارس، ترک و عرب توسط دولتهای حاکم در کشورهای یاد شده با گامهایی بلند مسیر شکل‌گیری شوونیسم جدیدی را به نام کرد پشت سر می‌گذارد. احساس روز افزون ستم در بین کردهای مناطق مختلف یکسان نیست و با توجه به کشور زیست آنها و نحوه ی برخورد دولتهای حاکم متفاوت است. اما برای اندیشمندان کرد نکته ی دیگری همیشه سؤال بر انگیز بوده است، سؤالی که به جای پرداختن منطقی و تحقیق علمی در یافتن پاسخ آن جز با دید سیاسی و احساسی به آن نظر نکرده اند.

پرسش نامفهوم این اندیشمندان چنین است: تا چه اندازه لرها احساس کرد بودن می‌کنند؟ و چرا هر چه ما بیشتر از کرد می‌گوئیم لرها کمتر علاقمند می‌شوند؟!

من در ابتدای این مقدمه اشاره ای به دخالت‌های برنامه ریزی شده سازندگان کشورهای گفته شده داشتم ولی از نظر من کردها و لرها هر دو در همان اشتباهی هستند که فارسها، ترکها و عربها، یعنی هیچ کدام خالی از دستبافته‌ها و الگوهای غربی در پی شناخت هویت خود برنیامده اند.

کردها باور دارند که باز مانده ماد هستند و فارسها بر این اعتقاد که به جا مانده از پارس و هر دو دشمن دیرینه هم، و عرب دشمن هر دوی آنها و ویران کننده تاریخ افتخارات پیشین!، ترکها را هم نو رسیدگانی می‌دانند که جز حکومت کاری نکردند! دولت پس از آتاترک هم که هیچ چیز جز ترکیه جدید نمی‌شناسد! و در نظرش همه ی اقوام غیر ترک، ترک کوهی؟!

به همه ی اینها باید عنصر لر را هم اضافه کرد، که امروز نه خود را به راستی لر می‌شناسد، نه کرد، و شاید بیشتر فارس! آن هم با ابهام در همه چیز به هر صورت آنچه من دیدم حتی خود را دیگر فارس هم نمی‌داند یعنی اصلا نمی‌داند، چه بوده یا چه هست و لاقول می‌خواهد چه باشد. بهترین دست آورد دستگاه محو هویت همین است!! البته باید لرهای عراق را مستثنی دانست که هنوز خود را کرد فیلی معرفی می‌کنند.

و البته ایجاد کنندگان اصلی این نابسامانی و جنایت هم دائما نگران رعایت حقوق بشر در منطقه!!! این آخری دیگر شاهکار و حسن ختام همه ی دست آوردهای غرب است.

من برای این نوشتار مقدمه دیگری آماده کرده بودم، اما پس از به بحث کشیدن برخی مطالب گفته شده در متن بطور شفاهی با بعضی از دوستان کرد و لر مقدمه حاضر را نوشتم، عموماً دوستان کرد من آنقدر عصبانی می‌شدند که با فریادهایی بلند اعتراض خود را نشان دهند. و لرها هم چون گذشته مات و مبهوت در ارائه جوابی مستدل در رد یا پذیرش مطلب، البته بجز دسته پان آریایسم که مانند طوطی فقط حرفهای اساتید خود را تکرار می‌کنند!

با این همه من یقین دارم بجز گروهی از کردها که احتمالاً مرا طعن و لعن خواهند کرد، روانهای روشن و پژوهندگان حقیقت به ویژه جوانان کرد و لر دست مایه مناسبی برای دنبال کردن و تحقیق خواهند داشت چون همانطور که از نام این مجموعه بر می آید این نوشته تنها مدخلی بر شناخت هویت حقیقی شکل گیری این گروه قومی است.

من در این نوشته در ابتدا اشاره ای به کرد و لر در نوشته های اولین معرفی کنندگان عنصری به نام کرد و لر داشته ام و سعی کرده ام نشان دهم از این اولین نوشته ها هیچ چیز، جز پاره ای خیال پردازی و دروغ بافی به دست نمی آید. و آنچه می ماند همان نوشته های قرن ششم به بعد است. در قسمت دیگر گذرا به پیشینه سرزمین و اقوام باستانی کردستان و لرستان پرداخته و سعی کرده ام همه ی اقوام شناخته شده و کنار گذاشته شده قدیمی این سرزمین را توسط باستانشناسان و تاریخ نویسان تا پیش از پارس ها معرفی کنم. و نظریه جدید آقای پورپیرار را هم در مورد از بین رفتن نیروی فعال و خلاق منطقه که ممکن است برای خواننده ی این مباحث نا آشنا باشد را مطرح کنم. در ادامه با برخی شواهد پلی بین مردم امروز و کهن منطقه ایجاد کرده ام که یقیناً برای خواننده مطالبی تازه است.

و در آخر قدم به محدوده ممنوعه معرفی هویت نو ساخته مردم لر و کرد گذاشته ام که نه با آموزه های هدفمند سیستم های آموزشی سازگار است و نه با سلاقی کردها و گروه های رنگارنگ آنها. به باور من ترد تمام غلط آموزی های صیقل یافته در ذهن های انباشته از دروغ ساخته های دوران های قدیم و جدید تنها نیازمند فهم همان چند جمله مسعودی در مروج الذهب است که در ابتدای این نوشته به آن اشاره خواهم کرد.

پیش از اتمام مقدمه خاطر نشان می کنم تمام نقل قولها را در بین علامت « » آورده ام و اگر در ضمن نقل قول چیزی از خود اضافه کرده ام را در کروشه [ ] قرار داده ام و چنانچه مطلبی را قابل توجه بیشتر خواننده دانسته ام در حین نقل قول با قلمی دیگر نوشته ام.

مسعود تقی نجات

بهار 1385

## فهرست

2	مقدمه
6	کردستان و لرستان در نوشته های قدیم
10	تأملی بر پیشینه سرزمین مردم کرد و لر
18	پلی بر گذشته سرزمین مردم کرد و لر
22	آغاز هویت
24	لر و کرد، هویتی بر جای تمدنی کهن
37	نتیجه

## کردستان و لرستان در نوشته های قدیم

گرد چیست؟ کردستان کجاست؟ چه کسانی کرد هستند؟ چرا خود را کرد می دانند؟ نخستین بار کی و کجا با واژه کرد مواجه شده ایم؟ لر چیست؟ لرستان کجاست؟ چه کسانی لر هستند؟ چرا خود را لر می دانند؟ نخستین بار کی و کجا با واژه لر مواجه شده ایم؟ رابطه گرد و لر، لر و کرد چیست؟ سرزمین مشترک این دو کدام ناحیه است؟ مرز بین آنان از کی و چگونه مشخص شده است؟

انبوهی از سؤالات نامتناهی پیش روی هر نویسنده، محقق و خواننده ژرف نگری که جواب صحیح و دقیق آنها در پشته ای از اطلاعات ناقص و پریشان منابع محدود و بیشتر مجعول و مجهول، که نه تنها لرها و کردها، بلکه هویت تمامی مردم شرق میانه و بویژه سرزمین بین النهرین، ساکنین دشتها و جبال شرق و شمال آن را در بر گرفته است. منابعی که آغشته به انواع تعصبات قومی، مذهبی، گرایشات سیاسی و خیال پردازی دورانهای مختلف تاریخی است، مقالات کوتاه و بلندی که بیشتر آنها به افسانه می ماند تا بیان واقعیتی عینی.

« برخی بر آنند که کردان از فرزندان کنیزان سلیمان پسر داود هستند. هنگامی که فرمانروایی از دست سلیمان بیرون شد شیطان به کنیزان او روی آورد. آنان که پرهیزگار بودند پناه به خدا بردند و رهایی یافتند و کنیزکانی که نا پرهیزگار بودند به اهریمن تن دادند و از او بار گرفتند. چون خداوند کشور را بار دیگر به سلیمان بخشید، به کنیزانی که از اهریمن آبتن شده بودند و بار نهاده بودند، نگاه کرد و فرمود: اکرْدُ وَهَنّ الی الجبال و الاودیه: یعنی آنان را برانید و دور کنید و به کوهها و درّه ها سر دهید. پس کنیزان را با کودکانشان در کوهها جا دادند. رفته رفته نژاد آنها زیاد شد و کردان از آنان پدید آمدند. [!!] »

(مسعودی، مروج الذهب، جلد سوم، ص 251)

مسعودی در حکایت بالا مشخص نمی کند که خداوند بی واسطه به آن کنیزان خطا کار که مادران کردان هستند نگاه می کند و سخن می گوید! یا سلیمان(ع) از پیش خود و از جانب خدا و یا به نقل قول از خداوند چنین جملاتی را می گوید. حتی در این نقل کوهها و دره هایی که کنیزان به آنجا رانده شده اند نیز نامشخص است و اصلاً کجای جملات عربی گفته شده مربوط به کردها می باشد که مسعودی آن را به کردها نسبت می دهد. شاید تنها شباهت کلمه « اکرذُ » با کلمه « گرد » برای مسعودی کافی بوده تا این نسبت عجیب را به کردها بدهد. هر چند که صحیح تر این کلمه باید « اکرذُ » باشد.

حمدالله مستوفی نیز در کتاب تاریخ گزیده آنجا که در باره ی لرها صحبت می کند نقلی مشابه مسعودی را در رابطه با کنیزان سلیمان (ع) به تبار لرها نسبت می دهد. و سپس به داستان لرستان وارد می شود.

مستوفی هم بر طبق روال معمول اغلب نویسندگان قرن هفتم و پس از آن، در نقل از کرد و لر ذکری از اینگونه مطالب بی پایه و اساس که در خور هیچ عقل سلیمی نیست می آورد. حتی شرفخان بدلیسی نیز در ابتدای شرفنامه که تنها سند تاریخی مطرح در بین کردان است به نقل از بعضی دانشمندان!! می گوید:

« **الاکرداد طائفة من الجن كشف الله عنهم الغطاء** » ، کردان گروهی هستند از جن، خداوند پرده از آنان بر گرفته است.

در هر صورت استناد به اینگونه مطالب در رابطه با اینکه کرد یا لر چیست راه به جایی نمی برد و جوینده را در سر در گمی عجیبی فرو می برد که در آن نه تنها مفهومی از کرد و لر نمی یابد بلکه سرزمین درستی هم برای سؤال کردستان یا لرستان کجاست نمی شناسد.

« **کردستان سرزمینی است در مغرب ایران، زیستگاه خاندان ها، ایل های جوانمرد گرد که میان کردستان عراق و ترکیه و آذربایجان و کرمانشاه و همدان واقع شده، و کردستان بزرگ سرزمینی است در آسیای باختری که بخش هایی از آن در ترکیه و عراق و سوریه و شوروی نیز واقع شده**»  
(دکتر معین محمد ، فرهنگ فارسی(اعلام)، تهران 1352)

در دوران معاصر نیز کسی چون دکتر معین، کردستان را در غرب ایران و بین کردستان عراق و ترکیه، آذربایجان و کرمانشاه و همدان می داند که گویا منظور او تنها استان کردستان ایران است و در تعریف کردستان بزرگ نیز به بخشهایی از ترکیه، عراق، سوریه و شوروی بسنده کرده؛ در تعریف او نشانی از کردستان کجاست و چه کسانی کرد هستند بجز همان استان کردستان ایران استنباط نمی شود، نه لرها، و نه کرمانشاهی ها و همدانی ها و نه حتی کرد بودن کردان ساکن آذربایجان غربی ایران از جملات بالا مستفاد نمی گردد.

« کردستان از سوی شمال به ارمنستان و از سوی مشرق به آذربایجان و عراق عجم و خوزستان که سلسله جبال زاگرس در این بخش واقع است، و از سوی جنوب به عراق عرب و از سوی مغرب به رود فرات و ولایات آسیای صغیر پایان میگیرد.»

( آیت الله محمد مردوخ کردستانی، تاریخ مردوخ، جلد 1، 1335 )

شاید بواسطه همین جملات مردوخ باشد که گروهی در تقسیم بندی خود کردستان را به غربی، شرقی، جنوبی و شمالی دسته بندی کرده اند؛ اما گویا آقای مردوخ خوزستان را منتها الیه شرقی ترین نقطه کردستان می داند و با این تعریف نیز عملاً قسمت اعظمی از لرستان شامل بویراحمدی، ممسنی و ناحیه ی بوشهر در تعریف کرد و کردستان ایشان از جرگه کرد خارج می شود، اما بر اساس همین تعریف در شرق خوزستان یعنی مناطق رامهرمز، زیدون، هندلیجان به سمت استان بوشهر امروزی که مردم آن نسب به لرهای بختیاری و بویراحمدی و بوشهری می برند، به افتخار عضویت کردستان در آمده اند!

از تاریخ مردوخ هم به درستی نمی توان کردستان و کردها را یافت.

« در 500 هجری یک صد خانوار کرد فضولی [ فضلوویه ] هم از سوریه وارد شدند و در سرزمینهای وزرای خورشیدی ساکن گشتند و در آغاز سده هفتم و هشتم هجری تیره های تازه ای زیر درفش هزار اسب لر بزرگ گرد آمدند .

همه ی این تیره ها که از سوریه آمده بودند کوچ کرده های کرد بوده اند و در آغاز سده هشتم ابن بطوطه نزدیک بهبهان و رامهرمز، آنگاه که به سوی پایتخت لر بزرگ می رفته از این کردان دیدار کرده است. »

( دکتر معین محمد، فرهنگ فارسی (اعلام)، تهران 1352 )

اطلاعاتی که دکتر معین در رابطه با لرها و ارتباط آنها با کردها به ما می دهد همان است که اولین بار در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی آمده و آنگونه که خود می گوید اخباری را نیز از ابن بطوطه که از بهبهان و رامهرمز به سمت پایتخت لر بزرگ یا شهر مالمیر آن زمان و ایزه امروز در سرزمین بختیاری در سفر بوده را به ما می دهد.

اما باز ما رابطه درستی از لر و کرد و اینکه آیا لرها کرد بوده اند و یا اینکه کردها لر شده اند دستگیر مان نمی شود، هرچند متن بالا بیشتر می رساند که کردان سوریه زیر درفش هزار اسب لر بزرگ گرد آمده و هویت لر را پذیرفته اند.

در ادامه این نوشتار و در جای دیگر به بررسی مشروح تر مطالب گفته شده خواهیم پرداخت اما برای دقت بیشتر در پیشینه ی سرزمین مردم کرد و لر لازم است منابع و اسناد باستانی را نگاهی گذرا و در حد مقاله ای با تعداد صفحات اندک داشته باشیم.

## تأملی بر پیشینه سرزمین مردم کرد و لر

براستی پیشینه ی تاریخی کرد ، کرمانج ، کلهر ، لر ، بختیاری ، بویراحمدی ، ممسنی ، بوشهری ، دزفولی ، تنگستانی و... را چگونه باید جستجو کرد؛ آیا باید با تفسیرهای جذاب و ژرنالیستی خواننده را به زور کتاب ، برشور و تبلیغات سیاسی و فرهنگی مرتبط با سلايق خود آموزشهای مغرضانه دهیم ، یا با دیدی بسیط و خالی از گرایشات سیاسی ، ملی ، مذهبی ، شوونیسمی ، فرهنگی و اجتماعی در پی یافتن حقایق پنهان تاریخی و هویتی این مردم برآئیم.

مردمی که امروزه غرب و جنوب غربی ایران و پیرامون آن تا شمال و شرق کوه های آرات را تحت سکونت خود دارند ؛ ساکن منطقه وسیعی از شرق میانه هستند که مجاور با پر هیاهو ترین زیستگاه تاریخی و فرهنگی بشر متمدن ؛ یعنی بین النهرین بوده است.

تمامی مجموعه گفته شده در سطور بالا، به استناد مدارک باقی مانده بیش از هفت هزار سال تلاش بشر را برای دستیابی به تمدن نشان می دهد.

محدوده گفته شده امروز زیستگاه مردم لر و کرد است که هنوز نتوانسته اند مدرکی قاطع و مستحکم در ارتباط با پیشینه ی خود و در رابطه با هویت باستانی خود در منطقه بجز گمانه زنی ها بیابند.

« ما از جهان باستان جز از طریق پس مانده هایی ، که در موزه ها پراکنده اند اطلاعی نداریم، هرگونه بازسازی دقیق در این مورد تقریبا محال است ، و تا ابد ، همواره چیزی اصلی کم خواهد داشت . بدین سبب همیشه مانند مغز مرد فرتوتی است که بهترین دوره های زندگی اش فقط به صورت تکه پاره های متفرق در ذهن او زنده است. این پیر فرتوت مظهر بشریت است. او حتی زبان جوانی خود را از یاد برده .»

( ژولین گرین ، مقدمه مترجم به چاپ دوم – تاریخ ماد )

متن بالا را که آقای کشاورز در مقدمه دوم ترجمه خود به نقل از ژولین گرین از اعضاء فرهنگستان فرانسه در رابطه با جهان باستان بر کتاب ماد، نوشته دیاکونوف آورده است، سخنی حکیمانه و پخته ای بر تمامی تفسیرها و فرضیات باستانشناسی است که تا به امروز اساتید این علم ارائه کرده اند.

اطلاعات ارائه شده از کوششهای صورت گرفته در منطقه مورد بحث به کتاب تاریخ باستانی می ماند که مطالب آن به صورت تکه پاره های پراکنده در تمام کتاب پخش است تصاویر کتاب با موضوعات آن هم خوانی ندارد، صفحات آن نامرتب است، توضیحات عمداً به موضوعات مورد علاقه نویسنده یا نویسندگان معطوف شده و اشاره به سایر موضوعات از سر ناچاری است. زبان کتاب به رمان می ماند و خواننده ی جستجوگر را بیشتر با افسانه های هردوت و آموزشهای فلسفی گزنفون آشنا می کند. خواننده، نویسندگان کتاب را کسانی می یابد که از هر دریچه ای وارد شده اند اما همه ی آنها می خواهند فقط در یک نقطه بنشینند.

در قسمت نتیجه ی این کتاب تاریخ باستان، پیوندهای نامناسبی را از گذشته به امروز مردم کشورهای ایران، ترکیه و عراق می یابیم که هویت این مردم را بر پایه ی نظریه برتری آریایی- پارسی متکی بر عظمت هخامنشیان دستخوش تحریف قرار داده است.

« حرف بر سر این است که دانش غرب به اهمیت قبایل مزبور [ بومیان پیش از هخامنشیان ] در تاریخ جنبه ی اطلاق داده و قدمت و علو فرهنگ محلی را - که نورسیدگان جذب کردند - مسکوت گذاشته و اعلام کرد که جمله دیگر اقوام محکوم به وجود خارج از تاریخ می باشند. [!] »  
( دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز )

رشته کوه های زاگرس و نجد پیرامون آن از جنوب به شمال و در امتداد کوه های آرارات از شلوغ ترین و پر رفت و آمد ترین مناطق زیست محیطی بشر بوده که برخلاف وسعت و تمدنش کمتر مورد توجه قرار گرفته و در سایه داستانهای آریایی، ماد و هخامنشی محو شده است.

« این همان محل اسکان یا خط سیر نخستین مهاجرت های اقوام ایرانی است که همراه خزش تاریخی شان در صدد جای گیری در سرزمینهای شمال و مرکز و غرب فلات ایران و تشکیل جامعه ی سیاسی خود شان بوده اند، و در این راه با اقوام بومی چون عیلامی ها ( خوزی ها ) [؟! ] و جماعات غرب فلات ( اقوامی که در اساتیر ایرانی، با نام دیو از آنها یاد شده ) [!] مواجه می گشته اند. »

( خنجی امیر حسین، سایت اینترنتی [www.iran-tarikh.com](http://www.iran-tarikh.com) )

خواننده به درستی از سطوری مانند فوق درک نمی کند این همه تاکید بر خوزی ساختن عیلامیها و دیو دانستن اقوام بومی غرب فلات ایران در نوشته های این نویسندگان از چه جهت است! آنچه که مسلم است بومیان منطقه و در رأس آنها عیلامیها و در مختصری که خواهم گفت کاسی ها از تمدنی درخشان برخوردار بوده اند و نقش بسزایی در تمدن و فرهنگ بشری ایفا کرده اند .

« تمدن عیلام در حوزه ی رود کارون پدیدار شد و کشور عیلام از این سرزمینها تشکیل گردید : خوزستان ، لرستان ، پشتکوه و کوههای بختیاری ، حدود کشور عیلام از مغرب دجله ، از مشرق قسمتی از پارس ، از شمال امتداد راهی که از بابل به همدان می رفت و از جنوب ، خلیج فارس تا بوشهر. »

(رضایی عبدالعظیم ، تاریخ ده هزار ساله ایران، جلد اول)

معرفی حدود و وسعت عیلام توسط آقای رضایی در این تعریف کلیشه ای می نماید، اما همین معرفی مختصر حاکی از وسعتی به پهنای غرب و جنوب غربی ایران و شرق و جنوب شرقی عراق است. که آن را هم در کتابهای تاریخ دبیرستانی ایران نمی توان یافت.

این گستره وسیع از کشور عیلام خود در بردارنده اقوام بسیاری از مردم باستانی است که تا به امروز با بی مهری کامل باستانشناسان ، زبانشناسان و تاریخ نویسان روبرو بوده است . و امروزه به دشواری و با اطمینان کمی می توان تک تک قبایل ساکن در این منطقه را به نام با بومیان و اقوام عیلامی و کاسی و حتی با سایر اقوامی که در ادامه خواهم گفت هم نام و مترادف دانست .

اما با این همه پس از گذشت هزاران سال تشابهاتی در نامهای خاص یا قبایل با اسامی بومی که در ادامه خواهم آورد دیده می شود.

در باره زبان مردم عیلام و کاسی نیز حرف بسیار است ، مردمی که باید گفت به عمد، به دلیل برجسته کردن هویت عنصری که آن را آریایی ( که امروزه مترادف با ایرانی و نهایتا پارسی در نظر گرفته می شود. ) معرفی کرده اند یا نادیده گرفته شده و یا تحریف شده است.

« زبان عیلامی - از لحاظ ترکیب لغوی و قواعد دستوری آنچنان که باید و شاید بررسی نشده است . در زبان عیلامی شیوه ی ویژه ی ساختن اجزای متشکله ی کلمه همان روش الحاقی یا « آگلوتیناتیو » است . یعنی متصل کردن عناصر مجزایی که هر یک از آنها وظیفه خاصی را ایفا کنند. این اصل خاص زبانهای آلتایی ( ترک و مغول ) و تونگوس و منچوری و فنلندی و اویغوری و ژاپنی و بسیاری از السنه ی دیگر نیز می باشد و به زبانهای قفقازی و دراویدی هندوستان و زبانهای باستانی شرقی از قبیل هوریاتی و اورارتویی و شومری نیز بسط می یابد. بدین سبب چندین بار کوشش شده است که زبان عیلامی را با یکی از السنه ی خانواده های لسانی مزبور مربوط سازند . احتمال چنین ارتباطی گر چه هنوز ثابت نشده - ولی قوی است. ولی با اینکه زبان عیلامی ممکن است ، فی المثل با زبانهای ترک و مغول تا حدی خویشاوندی داشته باشد، مع هذا خویشاوندی تنها - حتی در صورتی که ثابت گردد هم - دلیل اینکه از آن زبان مشتق گشته نمی باشد. »

( دیاکونوف ، تاریخ ماد ، ترجمه کریم کشاورز )

این گفتار مغشوش و در هم که زبان مردمی را تقریباً به همه ی مردم جهان از جمله ترک و قفقازی و هندی و شومری و فنلندی و دیگران منسوب می کند و در آخر با همه کوششهای صورت گرفته نمی تواند بگوید زبان این مردم با چه گروهی مرتبط است!، از یکی از بزرگترین اساتید زبان و تاریخ باستان است. به علاوه باید نظر تورات را هم افزود که این مردم را سامی می داند!

در باره مردم کاسی نیز پراکنده گویی در حدی است که برای خواننده معقل و جویای حقیقت جز سردرگمی و پریشان گویی چیزی حاصل نمی شود.

« باید افزود که کاسیان و دیگر قبایل کوهستانی ، که به هر تقدیر از هزاره ی دوم قبل از میلاد در مرز ماد و عیلام زندگی میکردند، محتملاً از لحاظ زبان با عیلامیان نزدیک بودند، متأسفانه مناسبات زبان عیلام با دیگر زبانها هنوز عملاً مشخص نگردیده است. ( کوششهایی به عمل آمده که آن را با زبانهای هوریان و قفقاز کوهستانی و دراویدیان هند و السنه ی اورال و آلتایی و غیره مربوط سازند. ) »

( دیاکونوف ، تاریخ ماد ، ترجمه کریم کشاورز )

این هم نقلی دیگر بود در باره زبان و هویت کاسی که در عین قرابت با عیلامی ها و شاید در اصل یکی دانستن، هنوز به درستی هویت زبانی یا نژادی خاصی برای آنها نشناخته اند.

« آنچه سبب شد که محققین در باره ی منشاء نژادی اقوام کاشی در شک باشند ، نامهای شاهان کاسی است که به گفته آنها ریشه در زبانهای ایرانی ندارد ؛ ولی این موضوع نمی تواند دلیل ایرانی نبودن شان باشد؛ زیرا که نامهایشان در زبانهای سامی نیز منشاء ندارد، برای بسیاری از نامها که در ایرانی بودنشان تردیدی وجود ندارد نیز نمی توان ریشه نی در زبان ایرانی یافت [ ! ] ؛ نامهایی مثل « ماد » و « هخامنش » و « چیش پیش » ، از این جمله اند و هر چهار هم خالصاً ایرانی اند [ ! ] .  
( خنجی امیر حسین ، سایت اینترنتی [www.iranatarikh.com](http://www.iranatarikh.com) )

در مورد کاسیها که در ناحیه استان لرستان امروزی ایران باعث تحولی شگرف در صنعت و هنر شدند چیزی بیشتر از این نمی توان یافت ، گروهی آنها را عضو محدوده ی عیلام می آورند و زمانی آنها را به تنهایی در جنگ با بابل و سایر همسایگان خود می فرستند و در عین حال دارای قرابت با سایر ساکنان زاگرس، البته آریا پرستان نیز که در تمام جهان هر جا که نشانه ای از هنر ، تمدن و صنعت بیابند ، با تمسک به هر چه که بتوان از آن دلیل نیم بندی ساخت آن را آریایی می کنند.

اما نکته عجیب اینجاست که این مردم همانگونه که بی صدا بر پهنه تمدن ظهور می کنند، بر خلاف این همه هیاهو، بی صدا هم از دامنه زاگرس محو می شوند! چرا به آنها کمتر پرداخته شده سؤالی بی جواب از اساتید بزرگ باستان شناس غرب !  
علاوه بر عیلامیها و کاسیها باید به قومی دیگر نیز در محدوده ی منطقه ی اسکان لرها اشاره نمود که در مورد آن هم اطلاعات کمی موجود است؛ این مردم که در قسمت شمال استان لرستان ایران به سمت کرمانشاه ساکن بودند در تاریخ به نام « الی پی » شناخته شده اند.

« ظاهراً بخش علیای کرخه همان کشور « الی پی » باستانی است که بعدها « الی ماییدا » نامیده می شد.»

( دیاکونوف ، تاریخ ماد ، ترجمه کریم کشاورز )

در ادامه قبایل گفته شده به سوی شمال و غرب بر روی کوههای زاگرس و آرارات به اقوام دیگری بر می خوریم ، محل اسکان این قبایل با محدوده ای که امروز آن را کردستان می نامند مشابهت دارد. متأسفانه در مورد شناخت این قبایل نیز کار چندانی صورت نگرفته و ظاهراً اساتید و محققین محترم بیشتر از آن روی نام آنها را می آورند که یا در منابع آشوری و بابلی با آن برخورد داشته اند و یا سعی در تشریح شکل گیری امپراطوری ماد که پایه ای برای تشکیل حکومت مورد علاقه اشان هخامنشیان بوده است نموده اند.

« بخشی از خاک ماد در ربع سوم هزاره ی سوم پیش از میلاد جزو منطقه ای است که منابع کتبی بر آن پرتو افکنده سخن گفته اند. از آثاری که به زبان شومری و اکدی و هوریایی در دست است چنین مستفاد می گردد که در کوهپایه های غربی زاگرس و آنجایی که بعدها ماد غربی را تشکیل می داد قبایل هوریان و لولوبیان و کوتیان و ظاهراً قبایل دیگری که با عیلامیان قرابت داشتند زندگی می کردند. قبایلی که به زبان هوریایی سخن می گفتند در هزاره ی دوم قبل از میلاد در بین النهرین شمالی و تا حدی در سوریه و – چنانکه از برخی نامهای امکنه و اشخاص بر می آید در سراسر فلات ارمنستان پراکنده بودند .... و در هزاره ی دوم قبل از میلاد نیز ایشان در ناحیه ی کرکوک کنونی ( آراپخای باستانی ) میزیسته اند. »

( دیاکونوف ، تاریخ ماد ، ترجمه کریم کشاورز )

این هم قبیله دیگری بنام هوری ( hurrohe ) که در محدوده وسیعی از خاک کرکوک تا ارمنستان و سوریه سکونت داشته و ما آنها را فقط تا همین حد برای معرفی کشور ماد می شناسیم.

از دیگر قبایل شناخته شده در منطقه مورد بحث ، قبیله لولوب است، که در مورد آنان نیز پراکنده گویی بسیار است اما در مقابل این همه پراکندگی دانسته هایی اندک ارائه شده است!

« قبایل لولوبی ظاهراً بخش وسیعی از کوهها و کوهپایه ها را از قسمت علیا ی دیاله گرفته تا دریاچه ارومیه ( و حتی آن سوتر ، به طرف شمال غربی ) اشغال کرده بودند. در هوریایی « آراپخه – نولو » - لولو به معنی کوهستانیایی بود که از میان آنان برده می گرفتند. در زبان اورارتویی لولو به بیگانه و دشمن می گفتند. اصطلاح اکدی لولوبوم یا لولوپوم ( و بعدها در آشور اصطلاح – لولومه ) مرکب است از ریشه لولو و علامت ب - B یا پ - P به اضافه پسوند اکدی اوم um ویا همان ریشه و علامت عیلامی اسم جمع « مه - me » اصطلاح لولو در زبان اکدی بدون پسوند مزبور نیز دیده شده است . این مثالها نشان می دهد که لولوبیان از لحاظ قومی از قبایل هوریایی – اورارتویی نبوده بلکه به ظن غالب با عیلامیان قرابت داشتند.»

( دیاکونوف ، تاریخ ماد ، ترجمه کریم کشاورز )

و این هم یکی از بهترین تعریفها در شناخت قومی دیگر از مردم بومی و قدیم زاگرس که بدرستی برای محقق و خواننده ریزبین مشخص نمی شود که چگونه است معنای کلمه لولو ( لولوب) را در زبان تمام همسایگان آنها یافته اند، اما هنوز نه از زبان لولوبها و نه از زبان همان همسایگان چیزی نمی دانند.

بد نیست من هم در این پریشان گویی محققین شرق میانه شریک شوم و اشاره کنم که، تا امروز نام قبیله لولو در زبان پارسی حفظ شده و لولو در این زبان موجودی است افسانه ای و عجیب که از آن برای ترساندن بچه ها استفاده می شود، همچنین لولوسرخرمن اصطلاحی برای آدمهای بی هنری است که فقط برای ترساندن دیگران از آنها استفاده می شود. از دیگر قبایل شناخته شده که پیشتر هم از آن نام برده شد قبیله کوتی است.

« مردم سراسر این ناحیه از دریاچه ارومیه گرفته ( با اشمال گروهای قومی کوچک و مستقل یا جزیره های قومی که در جهت دریاچه وان وجود داشته ) تا بخش علیای دیاله از قوم کوتی و لولوبیان بودند و لولوبیان در نقاط غربی و کوتیان در نواحی شرقی تر مسکن داشتند.»  
( دیاکونوف ، تاریخ ماد ، ترجمه کریم کشاورز )

علاوه بر کوتیها قبایل دیگری با نامهای مانناها و مهرانیان و نیز اوراتویی ها را باید نام برد. که من به جهت کوتاهی و اختصار تنها به ذکر نام آنها اکتفا می کنم. حضور تاریخی اقوام مورد بحث بطور مداوم و بدون تغییر مکان جغرافیایی در سرزمینهای یاد شده وجود داشته و می توان آن را پی گرفت. در کنکاش تاریخی، این اقوام را بنام حتی در دوره حکومت کورش و داریوش هخامنشی می توان یافت ، وسعت و کاربرد زبان عیلامی نیز آنچنان وسیع بوده که شاهان هخامنشی ناگزیر به استفاده آن به همراه زبانهای پارسی و بابلی در کتیبه ها و گل نبشته های خود بودند.

« داریوش شاه گوید : زمانیکه من در بابل بودم مردم این کشورها علیه من شوریدند : پارس ، عیلام ، ماد ، آشور ، مودرابا ، پارت ، مرو، تگوش، سکا. »  
( پورپیرار ناصر، دوازده قرن سکوت بخش سوم، قسمت سوم )

و همچنین

« داریوش شاه گوید : سپس آن " فرورتیش " با سواران کمی گریخت. ناحیه ای " رگا " نام در ماد به سوی آنجا رهسپار شد. پس از آن من سپاهی را برای تعقیب او روانه کردم. " فرورتیش " را گرفتند و نزد من آوردند. من بینی و دو گوش و زبان او را بریدم و یک چشم او را در آوردم. او را بر در کاخ بستند و تمام مردم او را دیدند. سپس او را در هگمتانه به صلابه کشیدم. ( تیر در مقعد او فرو بردم). و مردانی را که بر جسته ترین پیروان او بودند، همگی را در دژ هگمتانه پوست کندم و پوستشان را از گاه انباشتم.»

( پورپیرار ناصر، دوازده قرن سکوت بخش سوم، قسمت سوم )

پس از اشغال سرزمینهای گفته شده در کتیبه بیستون و فرونشاندن قیام مردم بومی با چنان رفتار خشنی، دیگر نامی از اقوام یاد شده در منابع باستانی و کتابهای تاریخی نمی توان یافت. چه بر سر این مردم آمد؟ آیا تمامی از بین رفتند؟ یا قسمتی از آنها توانستند به نوعی قومیت و ملیت خود را حفظ کنند و با تغییر زبان و نام قومی خود در طول تاریخ آن را دوام دهند؟ سوالی که هنوز جوابی قاطع برای آن نمی توان یافت.

نظر دیگری نیز با استناد به منابع تورات و تلمذ توسط آقای پورپیرار ارائه شده و آن نسل گشی بومیان گفته شده در واقعه ای تاریخی بنام پوریم است.

« ... در سراسر مملکت، یهودیان در شهرهای خود جمع شدند تا به کسانی که قصد آزارشان را داشتند، حمله کنند. همه ی مردم از یهودیان می ترسیدند و جرأت نمی کردند در برابرشان بایستند. تمام حاکمان و استانداران، مقامات مملکتی و درباریان، از ترس مردخای، به یهودیان کمک می کردند. زیرا مردخای از شخصیت‌های برجسته ی دربار شده بود و در سراسر مملکت شهرت فراوان داشت و روز به روز بر قدرتش افزوده می شد. به این ترتیب یهودیان به دشمنان خود حمله کردند و آنها را از دم شمشیر گذرانده، کشتند. آنها در شهر شوش که پایتخت بود بانصد نفر را کشتند. ده پسر هامان، دشمن یهودیان، نیز جزو این کشته شدگان بودند. اسامی آنها عبارت بودند از : فرشنداتا، دلفون، اسفاتا، فوراتا، ادلیا، اریدادا، فرشتا، اریسای، اریدای و ویزاتا، اما یهودیان اموال دشمنان را غارت نکردند. در آن روز، آمار کشته شدگان پایتخت به عرض پادشاه رسید. سپس او ملکه استر را خواست و گفت : « یهودیان تنها در پایتخت 500 نفر را که ده پسر هامان نیز جزو آنها بوده اند کشته اند، پس در سایر شهرهای مملکت چه کرده اند! آیا در خواست دیگری نیز داری؟ هر چه بخواهی به تو می دهم. بگو در خواست تو چیست». استر گفت : « پادشاه، اگر صلاح بدانید به یهودیان پایتخت اجازه دهید کاری را که امروز کرده اند، فردا هم ادامه دهند، و اجساد ده پسر هامان را نیز به دار بیاویزند».

پادشاه با در خواست استر هم موافقت کرد و فرمان او در شوش اعلام شد. اجساد پسران هامان نیز به دار آویخته شد. پس روز بعد، باز یهودیان پایتخت جمع شدند و 300 نفر دیگر را کشتند، ولی به مال کسی دست درازی نکردند. بقیه ی یهودیان نیز در سایر استانها جمع شدند و از خود دفاع کردند. آنها 77000 نفر از دشمنان خود را کشتند و از شر آنها رهایی یافتند، ولی اموالشان را غارت نکردند.»

( پورپیرار ناصر، دوازده قرن سکوت بخش سوم، قسمت سوم، به نقل از کتاب عهد عتیق، استر، 9 )

آقای پورپیرار با این نظریه اثبات می کنند که تمامی جمعیت فعال و مبتکر منطقه از بین رفته اند. ولی می توان گریختگانی برای این قتل عام تاریخی قائل شد.

ایشان با بررسی ابنیه های تاریخی و هنر سفالگری تا پیش از ظهور هخامنشیان و واقعه پوریم و عدم تداوم، و رکود یکباره این هنر و پیدایش مجدد هنر سفالگری در حد ابتدایی در دوره اسلامی راه؛ دلیلی قانع کننده برای خالی بودن منطقه ای می دانند که زمانی از شلوغ ترین و پرکارترین تجمعات بشری بوده است.

اما نکته قابل توجه در این است که بیشتر وقایع ذکر شده در حول منطقه ی سکونت امروزی لرها و کردها دور می زند!

آیا می توان گریختگانی برای این قتل عام تاریخی قائل شد؟

### پلی بر گذشته سرزمین مردم کرد و لر

بیشتر اشاره کردم که امروزه به دشواری و با اطمینان کمی می توان تک تک قبایل ساکن در این منطقه را به نام با بومیان عیلامی و کاسی و سایر اقوام گفته شده مترادف دانست، و در چند سطر پیشتر گفتم هنوز جوابی قاطع برای ادامه قومیت و ملیت این مردم با تغییر زبان و نام قومی نمی توان یافت.

به این تصاویر نگاه کنید :



تصویر 2



تصویر 1



تصویر 4



تصویر 3



تصویر 6



تصویر 5

این تصاویر را از صفحات 47 و 62 کتاب دوازده قرن سکوت، بخش سوم، قسمت سوم آقای پورپیرار برداشته ام، تصاویر متعلق به تکه هایی از سفالهای یافته شده در دورانهای متعدد پیش از بر آمدن هخامنشیان و واقعه پوریم مطرح شده آقای پورپیرار است.

در تصویر شماره 1 گروهی دست در دست هم در حال رقص هستند، این خرده سفال از منطقه ای بنام تپه قبرستان دشت قزوین بدست آمده است. در تصاویر بعدی باز رقص دسته جمعی گروهی را می بینیم که سفالهای آن متعلق به مناطق شوش، سیلک ( در حوالی کاشان) و تل باکوان ( در مرو دشت فارس ) است.

هر کس که کوچکترین آشنایی با فرهنگ مردم کرد و لر داشته باشد، با یک نگاه سطحی این سبک رقص را شیوه رقص امروزی این مردم می داند.

تصاویر شماره 2 و 6 هم یاد آور نوعی رقص است که امروزه در مناطق کرمانج شمالی ( در ترکیه امروزی ) مرسوم است. در این نوع رقص زنان و مردان در کنار هم انگشت کوچک دست یک دیگر را می گیرند و انگشتان دیگر را به شکل بسته شده مانند اینکه شیبی در دست دارند جمع می کنند و با حرکات موزون دستها و پاها می رقصند. حالتی شبیه این رقص را نیز می توان در بین بعضی از طوایف لر فیلی یافت.

به راستی فاصله زمانی این رسوم و رقصها را با شیوه رقصهای امروزی چگونه می توان پر کرد. چه رابطه ای بین کردهای کرمانج در زمان حال ساکن کوههای آرات با ساکنین باستانی شوش، سیلک، باکوان، دشت های قزوین و دیگر مناطق پیرامون زاگرس می توان یافت؟!

حالا زمان آن رسیده که چند نشانه دیگر را معرفی کنم، نشانه هایی که در لابلاي نوشته های کسانی چون کامرون، دیاکونف و دیگر محققین باستان تنها بطور گذرا گفته شده:

اشاره به نام اقوامی مانند شالو با پسوندهای مختلف برای معرفی طایفه های ساکن در کشور عیلام در کتاب " عیلام " کامرون، امروز ما این نام را در بین لرهای دیناران باب بختیاری در منطقه مالمیر ( ایذه ) می یابیم.

تشابه نام سرزمین اوروک ( urok ) باستان با طایفه اُرک ( اورک ) باز هم در دیناران باب در همان منطقه گفته شده.

الهه ای بنام ایمیری یا ایمیریا ( immiria ) از خدایان کاسی معرفی شده توسط دیاکونوف در کتاب " ماد " و تشابه اسمی آن با طایفه ایمری در دورکی باب لر بختیاری.

معرفی اماکن و دولتهایی مانند بیت ساگی ( سرزمین ساگی ) بوسیله دیاکونوف در کتاب پیش گفته، که با نام طایفه ساگی در لر فیلی مشابه است، البته ساگی نامی برای پسران در بین لرهای بختیاری هم می باشد.

شباهت کلمه تمتی در افسانه ای زیبا به همین نام و اسمی برای دختران در بین لرهای بختیاری، با لقب تمتی ( تامتی ) برای شاهان عیلام.

بنوار الیما در پاورقی مقاله ای در کتاب وار ( سرزمین اجدادی ) اشاره ی دقیقی به شباهت کلمه هالتامتی ( نامی که عیلامی ها به سرزمین خود داده اند ) با افسانه و نام تمتی یا تامتی در بین لرها دارد.

« هالتامتی به معنای سرزمین مقدس است به گمان نگارنده « تمتی » که نامی است برای دختران در میان بختیاریها و افسانه ای شیرین و شنیدنی نیز دارد، برگرفته از جزء دوم « هالتامتی » به معنای « مقدس » و پاک است.

جالب نام « شاشا » است که بختیاریها دختران را به این نام مرسوم می ساختند که رابطه اش با « شوشان » و « شوش » و اینشوشیناک، اظهر من الشمس است.»

( بنوار الیما، چند باور قومی، وار ( سرزمین اجدادی ) )

من به نشانه های گفته شده دو مورد دیگر هم اضافه می کنم، یکی اشاره به نام « دلفون » در داستان استر نقل شده در کتاب عهد عتیق که عضو پسران کشته شده هامان است و تشابه این نام با نام طایفه دلفان در میان لرهای فیلی، که گروهی آن را بر گرفته از نام قبیله بنی دلف عرب می دانند و در ادامه به آن هم خواهم پرداخت. ولی در هر صورت نشان از ریشه دار بودن این نام در منطقه مورد بحث دارد.

و دیگری نام رشته کوه زاگرس است که امروزه از آن زیاد نام برده می شود و من نیز چون نام دیگری برای آن نمی شناسم در چند جا از آن نام برده ام؛ ولی بطور قطع هنوز هیچکس ریشه ای برای آن ذکر نکرده است. جزء گمانه ای بر ریشه در یونانی بودن آن.

اما برای من نکته ی عجیبی بین نزدیکی نام زاگرس با نام معابد عظیم عیلامی زیگورات که آثار آن در قسمت‌های مختلف این کوه پراکنده است احساس می شود. آیا زاگرس می تواند لفظ یونانی و یا یونانی شده زیگورات باشد؟!

با همه تشابهاتی که معرفی کرده ام، هنوز هیچ تشابه قابل قبولی برای کلمه کرد یا لر تا دوران هخامنشی نیافته ام، و پس از این دوران هم دیگر نامی از قبایل و طوایف به شکل گفته شده در میان نیست بجز سلسله های حکومتی حتی گمانه تشابه نام گوتی با کرد بسیار نارسا و دور از عقل است.

پس تنها می ماند معرفی قبیله کاردوخ توسط گزنفون، که فعلا قصد این را ندارم در رابطه با اعتبار و تحریفات نوشته های گزنفون و یا تاریخ تحریر نسخه موجود منسوب به وی مبحثی باز کنم، و تنها اکتفا به این اشاره می کنم که حتی با قبول قدمت نام کاردوخ، این نام یا قبیله، نه نامی عمومی بوده و نه منطقه وسیعی را شامل می شده است. بلکه فقط نامی منفرد از مردمی جنگجو است که در حین گذر سپاهیان روم راه را بر آنها گرفتند.

من تا همین جا گفتگو در مورد پیشینه و اقوام ساکن سرزمین لرها و کردها را کافی می بینم و چون درازای کلام حاصلی جز خسته کردن خواننده مشتاق و جستجوگر را ندارد، و از آنجا که تا تحولی بزرگ در منطقه هیچ نشانه ی قابل اعتماد دیگری نیست به قسمت دیگر وارد می شوم.

## آغاز هویت

براستی کرد و لر چیست؟ اولین بار کجا، چگونه و چرا مردمی را کرد و یا لر نامیدند؟ واقعاً دست محقق در یافتن مطالب محکم و بی ابهام در باره شکل گیری هویت نوین اقوام و طوایف زاگرس و دشت جنوبی پیرامون آن خالی است، و محقق، ناگزیر یا باید تن به افسانه سازی و خیال پردازی های پرده خوانی دهد و یا شجاعانه منابع مبهم را به کناری اندازد و تنها به یافته های منطبق با عقل اکتفا کند.

محقق به کدام نقل قول و یا نوشته ی پیش از قرن چهارم هجری می تواند اعتماد کند. در صورتیکه نه نسخه ی معتبری از اصل آن متعلق به همان قرن وجود دارد و نه روایات این اسناد ارائه شده با عقل همخوانی دارند.

پیشتر فشرده، گذرا و سریع وضعیت اقوام بومی و باستانی شرق میانه و حدود آرات را بررسی کردم و در آن هیچ نشانی از کرد نیافتم، حتی نمی توان کلمه لر را به قوم لولو نسبت داد و ربط دادن این دو به هم مانند ربط دادن شیر به شتر است که در هر دو حروف شین و ر وجود دارد.

پس چگونه است که به یکباره پس از گذشت قرونی از ظهور تحولی بزرگ در منطقه، یعنی ورود اسلام تمامی شرق میانه و بین النهرین با هویت و نامی نوین پا به جهان می گذارند. کرد هویتی با ابعادی به وسعت کوههای آرات تا جنوبی ترین دشتهای پیرامون خلیجی که امروزه آن را فارس می نامند.

ما با اطمینان کمتر در قرن سوم و با یقین بیشتر از قرن چهارم هجری به بعد که سبکهای نگارش استحکام کافی در حد نگاشتن جزو، مقاله و کتاب را می یابد با کلمات کرد و لر در نوشته های کسانی چون مسعودی، ابن حوقل، ابولفداء، استخری، یاقوت حموی و .... آشنا می شویم.

همین اولین نوشته ها نیز اطلاعات سودمندی از ریشه لغوی و نژادی مردم کرد به خواننده و محقق نمی دهد، بلکه نشان از نوعی انحراف، افتراء و غلط آموزی دارد که در ابتدای این نوشته نمونه ی آن را از مسعودی نقل کردم، این گونه نوشتن نشان از آن دارد که نویسنده یا واقعاً ریشه ی، هویت و نژاد کردها را نمی دانسته و یا به عمد قصد تخریب این عنصر وجودی را داشته است.

به هر شکل تبعیت نویسندگان قرون بعدی از این شکل نوشتن نیز گویای خالی بودن دست آنها از جوابی مناسب برای نشان دادن ریشه ی هویت عنصری به نام کرد است.

همینطور در بین نوشته های گروهی از نویسندگان، تعریف دیگری از کرد بیان شده، این نویسندگان که حتی کسی چون دهخدا عضو آنان است، کرد را عشیره هایی چادر نشین، کوچرو، آواره و بیابان گرد تعریف کرده اند.

این تعریف به خواننده القاء می کند که کرد کلمه ای عام و عمومی است، و هر گروه کوچرو و چادر نشین را در گذشته و حتی امروز کرد می گویند، من بی پایه ای این تعریف را آشکارا در خود آن می بینم، گویندگان آن هیچ مراد و قصدی از کرد نامیدن اقوام بیابانگرد و چادر نشین عرب، ترک، بلوچ، ترکمن، گیل، مازن، طبرستان، خراسان و اقوام مرکزی ایران نداشته اند. بلکه مراد آنها همان مردم جبال و دشت پیرامون پیشتر گفته شده آرات و زاگرس بوده است؛ به زبانی ساده در این بیان گوینده عنصر نوحاسته و قدرتمندی را که به سرعت در حال تکوین و تکمیل هویت خود بوده را فاقد هرگونه ارزش مدنی معرفی می کند، عنصری که نقش بزرگی در تحول مدنیت نوین منطقه داشته است.

روشن ترین تناقض در گفته ها و نوشته های همان نویسندگان قرن سوم و چهارم و در ادامه تا قرن هشتم به بعد این است که کردها را دارای بلادی (شهرهایی) آباد و پر جمعیت توصیف می کنند تا جایی که حمدالله مستوفی در قرن هشتم لر بزرگ را که عضوی از کرد می شناخته « رشک بهشت » معرفی می کند.

همزمان با مستوفی در کتاب منتخب التواریخ نطنزی و به اتفاق سایر نویسندگان دوران گفته شده سرزمین کردستان را صاحب بلاد و آباد می شناسند.

پس ریشه ی این تناقض در کجاست؟ و این فتنه از چه منبعی سر چشمه می گیرد؟ آیا در تمام خراسان، کرمان و ایران مرکزی کنونی یک چوپان یافت نمی شده؟! ولی برعکس می بینیم در خارج از منطقه شناخته شده کردستان فقط تبعیدیان و بازماندگان ناشی از منازعات دولتها با کردها را کرد می گویند و نه ساکنان پیشین. حالا قصد آن دارم تا به گفتگویی دیگر وارد شوم و پس از آن ادامه کنکاش خود را در رابطه با تحریف کرد پی بگیرم.

### لر و کرد، هویتی بر جای تمدنی کهن

در همان نخستین مقالات و کتابهای پیش گفته شده در قرن سوم و در قرن چهارم هجری همراه کلمه کرد، نام گروهی دیگر از ساکنین زاگرس میانی به کرات گفته می شود. « بلاد اللور»، « لوریه»، « اللریه»، « لاریه»، در این زمان نویسنده قصد جدا کردن این گروه را از کردها ندارد بلکه در کنار معرفی کرد، لر را قسمتی از کرد می داند و یا با سفر به شهرها و بلاد آباد لر، آنها را کرد معرفی می کند.

باز محقق در رابطه با ریشه کلمه لر و هویت لرها درمانده می ماند او تنها می یابد از 300 هجری دو برادر مؤسس لر بزرگ و کوچک بوده اند و در کاویدن تاریخ لر به داستانهای بی پایه ای دقیقا مانند ریشه کرد مرجوع می شود، و غیر از این هم نیست چون در ادوار گذشته لر را از کرد جدا نمی دانسته اند.

من در این بخش از گفتگوی خود این قصد را ندارم که مانند قسمت پیشین شاهدی گوناگونی از نوشته های مورخین گذشته بیاورم، چون از نظر من ذکر آنها فقط تکرار مطالبی است که با رجوع به تمام نوشته های نویسندگان معاصر می توان یافت.

بلکه در پی توضیح نو بودن هویت کرد و لر بدنبال قرنی پس از ظهور اسلام هستم. هویتی که در اولین فرصت بدست آمده بدون از دست دادن وقت شروع به ساخت قومیت مستحکم خود می کند.

بارها با خود اندیشیده ام که چرا این ساختار قومی اینچنین منسجم در زاگرس و پیرامون آن بر جای تمدنهای قدرتمند کهن شکل گرفته است.

چرا شکل گیری قومیت این مردم آنچنان نگران کننده بوده که معدود نویسندگان دوران گذشته که عموماً نه کرد و نه لر بوده اند چیزی جز تحقیر و طعن در وصف اینان ننوشته اند. پیش از این

برخی نشانه های ضعیف باستانی را در ارتباط با کردان و لران امروزی اشاره کردم. حالا پرسش پیش روی چنین است؛ چرا و چگونه این نامها و اسامی تا به امروز حفظ شده اند؟ و چرا حافظان آن بجز نام چیزی از گذشته خود نمی دانند؟ چرا و به چه شکل رسوم و رقصهای کهن شرق میانه را امروز در بین کردان و لران می یابیم؟

شاید ساده ترین جواب، گفته های ساده انگارانه ای مانند نوشته های زرین کوب باشد که اعراب آنقدر کشتند و ظلم کردند و کتاب سوزاندند که همه چیز پاک شد!! اما به باور من این چنین نیست. چون امروزه ما شاهدیم با تمام حمله نظامی، فرهنگی و رسانه ای به قصد تغییر هویت کردها و لر ها و با همه تغییرات سریع جهان این مردم لجوجانه بر هویت خود ایستاده اند.

پس چه شد؟ یقیناً تغییرات چندین هزار ساله شرق میانه و تحولات اجتماعی و زبانی در منطقه ی یاد شده جز گروههایی اندک با خاطراتی کمرنگ که خود را ساکنین اصلی این خطه می دانستند چیزی باقی نگذاشت. اینان با در هم آمیختن با سایر بومیان شرق میانه و بین النهرین قومیت جدیدی بنا نهادند که از آن پس کرد و لر نامیده شد. و در ادامه تکوین هویت خود مانند هر جامعه پویا عناصر گوناگونی را در خود جذب و ثبات بخشید.

رفت و آمد تیره های مختلفی از هویتهای نوین کرد و اعراب شکل گرفته در زاگرس و بین النهرین و جایگزین شدن آنها با یکدیگر لازمه تکوین و جای گیری عناصر جدیدی در منطقه بود، منطقه ای که هنوز پس از گذشت هزاران سال چهار راه اصلی انتقال و تبدیل تمدن بشری در آسیا غربی شناخته می شود.

بی دلیل نیست که محقق امروزی در جستجوی خود، تا قرن هشتم هیچ نظری در رابطه با شناخت لغوی و مفهومی لر از هیچ نویسنده ای نمی یابد. چون تا این زمان نیازی به معرفی گروهی متمایز از کرد احساس نمی شد. لران مترادف با کردان بودند.

تا قرن ششم که گروهی از کردان فضلویه به لرستان می آیند وقایع به مانند جابجایی گروهی از لران به سایر مناطق لرستان محسوب می شد. هیچ کس نمی تواند ثابت کند که کردان آمده از جبل السماق شام لر نبوده اند. و یا ورود آنها را مانند ورود عنصری بیگانه قلمداد کند. اما اوضاع اجتماعی منطقه و وضعیت خاص لرستان که بیشتر منظور نویسندگان لر بزرگ بوده شرایطی را ایجاد کرده بود تا در قرن ششم لرستان در بین سایر مناطق کرد جلوه گر شود.

« امراء لر بزرگ که آنها را اتابکان لرستان و خاندان فضلویه نیز گفته اند، از شهرت بیشتری برخوردار بودند. علت این امر آن بود که خاک لر بزرگ بین شولستان و عراق عجم و عراق عرب و

فارس قرار داشت و امرای آن منطقه طبعاً با حکام نواحی اخیر رابطه داشته گاهی در حال صلح و زمانی در وضع جنگ و نزاع به سر می بردند.»

( رضایی عبدالعظیم، تاریخ ده هزار ساله ایران جلد سوم )

این خصوصیت ممتاز در کنار حکام نوپای منطقه که هر یک در پی کسب قدرت و گسترش منطقه ی تحت نفوذ خود بودند، لرستان را منطقه ای جذاب و مطرح در نظر سایر حکام می کرد و این جذابیت وقتی بیشتر می شود که لرستان را از آباد ترین و با مدنیت ترین نواحی شناخته شده آن روز می یابیم.

بررسی وضعیت کردان در قرن ششم نتایج قابل قبولی به محقق می دهد. بیش از پیش آباد شدن لرستان، رونق عمومی کردستان و بهره گیری از کردان و یقیناً لرها که در چابکی، سرعت عمل و دفاع از مواضع و استحکامات در کوهستان و دشت زبانزد بودند.

ظهور صلاح الدین ایوبی و نهایتاً تشکیل حکومت وی ( 564 – 589 هجری قمری )، گسترش قلمرواش در شام و مصر با حضور طوایف مختلف کرد و بی شبهه لر؛ نهایتاً قدرت گرفتن لرها که عموماً کسی تمایزی بین آنها با کرد قائل نبود و به گفته فضل الله العمری ( در گذشت 740 هجری قمری ) در مسالک البصار فی ممالک الابصار، « چالاک و اختلاف لرها با صلاح الدین ایوبی او را به وحشت انداخت تا جایی که اقدام به قلع و قمع آنها کرد »، و پراکنده شدن لرها در تمامی شام و مصر، و نهایتاً ورود گروهی از کردها به لرستان از جبل السماق شام و به خدمت در آمدن در دستگاه اتابک سنقر سلغری ( 543 – 566 هجری قمری )، تشکیل سلسله اتابکان فضلویه کرد یا اتابکان لر بزرگ به رهبری ابوطاهر و جانشینی پسرش اتابک هزار اسب در 626 هجری و پیوستن سایر کردان در دوران او، نشانه ای از بازگشت لرها یا همان کردان اولیه به سرزمینهای خود است.

« ... قریب صد خانوار کرد از جبل السماق شام به سبب وحشتی که ایشان را با مهتر قوم خود افتاد بود به لرستان آمدند و خیل احفاد محمد خورشید که وزراء بودند نزول کردند به سبیل رعیتی، بزرگ ایشان ابوالحسن فضلوی بود .... »

( مستوفی حمدالله، تاریخ گزیده )

این مهتر و سرکرده گمنام در محدوده قرن ششم که وحشت از آن بانی کوچ صد خانوار کرد از سوریه امروزی بود کیست؟ در حوالی تاریخهای گفته شده چه کسی چنین قدرتی در سوریه

داشته که کردانی چنین نیرومند از وحشت او به پایین ترین منطقه کردستان یعنی لرستان متواری می شوند؟

من در این برهه از تاریخ گفته شده کسی را بجز صلاح الدین ایوبی نیافتم.

اینک سؤال دیگری مطرح است که جواب آن ستون محکم دیگری را در شناخت کوچ گنندگان به لر بزرگ را بر پا می کند.

چرا پس از ضعف و فروپاشی قدرت صلاح الدین کردان سوریه با شنیدن آوازه آبادانی و قدرت اتابکان لر بزرگ با کوچی جمعی به لرستان می آیند؟ و چرا همگی با آرامش خاطر در آن سرزمین جای می گیرند؟

تنها جوابی که محقق برای چراهای گفته شده می یابد، ریشه دار بودن طوایف کوچیده در لرستان است.

وجود قبایل عرب در باز کوچ لرها به لرستان نه غیر منطقی است و نه دور از واقعیت؛ با پذیرش دلیل مهاجرت اولیه لرها به شام جهت پیوستن به سپاه صلاح الدین و اختلاف بعدی گروهی از یاران او یقیناً تنها به کردان منتهی نمی شده دسته بندیهای اینچنین آمیختگی های سیاسی و اجتماعی را به دنبال دارد، و در باز کوچ مجدد گروهی جدید تشکیل می شود که به سرزمین اولیه خود باز می گردند.

در ادامه ی این گفتگو اشاره به منطقه ای خواهم کرد که تشابه اسمی دقیقی با اسامی طایفه ای از کردان سوریه ، لرهای بختیاری و سرزمینی در بین اعراب اهواز دارد. باز وقت آن رسیده تا دلایل قوام بخش دیگری را ارائه کنم .

من در کنکاش خود در جستن نام طوایف کرد سوریه هنوز موفق به یافتن کتابی جامع که به نام و مشخص تمامی قبایل کرد را معرفی کند نشده ام، اما در پرس و جوی خود از کردان سوریه با نامهایی بس آشنا مواجه شدم. در بین کردان سوریه طایفه ای به نام دورکی شناختم که دقیقاً با نام تیره ای از لرهای هفت لنگ بختیاری مشهور به دورکی باب مشابه است.

پیش از این خواننده ی خود را با نام دورکی در معرفی تشابه نام طایفه ایمری با ایمری باستان آشنا کرده ام. برای آشنایی بیشتر خواننده یاد آوری می کنم دورکی را تنها در بختیاری نمی یابیم بلکه در مجاورت سرزمین بختیاری در دشتی هموار که امروزه مسکن اعراب است واقع در حوالی شهر اهواز در استان خوزستان منطقه وسیعی است که آن را دورک ( دورق ) می نامند. این محل که اعراب قسمتی از آن را فلاحیه و فارسها شادگان می نامند، رابطه تنگاتنگی با نام

طوائف دورکی دارد رابطه ای که نه در مورد آن تحقیق شده و نه در این مقاله جای پرداختن به آن است.

از دیگر نامهای آشنا در کردان سوریه نام طایفه ی میلی است که نزدیکی زیادی با نام طوائف مُلملی و مد مُلیل در ببادی باب بختیاری هفت لنگ دارد. طوائف لر گفته شده در گذشته ای نه چندان دور که روابط طایفه ای حکم فرما بود، همیشه خود را عضو و وابسته به طایفه معروف راکی می دانسته اند و بر کسی پوشیده نیست که طایفه راکی عضو طوائف کوچیده از جبل السماق شام است!

باز هم نشانی نزدیکتر را به خواننده علاقمند معرفی می کنم که خیلی ساده در تماس با کردان کرمانج ترکیه می توان یافت . در بین این کردان رقصی زیبا مرسوم است به نام لُرکی این رقص که کردان به زیبایی تمام در آن مهارت دارند چیزی نیست بجز رقص سه پای معروف در بختیاری امروز! نشانه ای عجیب به درازای رشته کوهی بزرگ!! باید اضافه کنم که لُرکی نامی زیبا برای دختران کرد کرمانج هم هست.

من در جستجوی خود نشانه ی دیگری در بین کردان بادین ( بادینیان ) عراق یافتم . با دقت در پوشش مردان بادینی ، تفاوتی چشمگیر با سایر کردان مشاهده می شود، شلوار بالا گشاد و پاچه تنگ، همیشه مُعرف لباس کردان بوده است. اما این مشخصه در بین بادینیان نزدیکی آشکاری با شلوار پاچه گشاد و راسته لرها دارد، هر چند چوخالوایی با خطهای راه راه عمودی لباسی عمومی شده در قرن اخیر برای لره‌های بختیاری است اما بادینیان در دوخت لباس کردی بر خلاف سایرین از پارچه ای راه راه معادل چوخالوایی لری استفاده می کنند.

به این دو تصویر نگاه کنید. منبع اخذ تصاویر نشریه ولات شماره اول، سال اول، زمستان 1382 است.

در تصویر سمت راست سِر هنری لایارد سیاح انگلیسی در لباس بختیاری و در تصویر دومی ایلخان شهید حسینقلی خان بختیاری است.



حسینقلی خان - آخرین ایلیخان بختیاری

تصویر 2 حسینقلی خان بختیاری



سر هنری لایارد در لباس بختیاری با پشت زمینه قلعه تل

تصویر 1 سر هنری لایارد

در اوایل قرن هیجدهم سر هنری لایارد در دوران حکومت محمد تقی خان چهار لنگ بختیاری از مقتدرترین خوانین لر که به دست محمد شاه قاجار گرفتار و اعدام شد، در منطقه حضور داشته و سفرنامه ای از وقایع تاریخی آن زمان نگاشته است.

حسینقلی خان ایلیخانی از سران دورکی نیز مدتی پس از اعدام محمد تقی خان در زمان حکمرانی ناصرالدین شاه قاجار به قدرت رسید، قدرت و ثروت زیاد او باعث وحشت شاه قاجار شد و سر انجام طی توطئه ای به دستور شاه در اصفهان در مهمانی خفه شد و به شهادت رسید.

به هر شکل، با معرفی صاحبان تصاویر بالا قصد مکدر کردن خاطر خواننده را نداشتیم بلکه هدفم شناسایی پوشش قرون هیجدهم و نوزدهم لرها و مقایسه آن با پوشش کردهای بادین امروزی است، که لرهای کنونی از آن هیچ خاطره ای در ذهن خود ندارند.

بنوار الیما در مقاله ای در کتاب وار (سرزمین اجدادی) نشانه های دیگری را معرفی می کند.

« شاید اسامی طوایفی چون شومی وند (شامی وند) از تیره منجزی، و کُرد از تیره کنرسی و کر بچه

(کُرد بچه) و کُرد زنگنه، مؤید این نظر باشد که بختیارها یا درصد قابل توجه ای از بختیارها کرد

تبار بوده و خاستگاهشان شامات است.»

(بنوار الیما، چند باور قومی، وار (سرزمین اجدادی)، ص 132)

وی در پاورقی همان صفحه طایفه هزارس، از آسیوند را بازمانده کردان سوریه هزار اسب، که هم نام با اتابک هزار اسب از بزرگان کردان کوچ کرده به لرستان است می شناسد.

شایان به ذکر است، در بین لران لرستان کوچک که تا اینجا کمتر مجال پرداختن به آن را یافتیم به مردم و طایفه ای بر می خوریم که بر خود نام سوری دارند.

لر کوچک یا فیلی بخشی از لرستان است که مانند لر بزرگ در طول تاریخ منطقه، همواره با بی میلی مورخین روبرو شده، اگر در اندک منابعی می توان مطالبی در رابطه با لر بزرگ یافت، ناچاراً بواسطه همجوار بودن و ارتباط لر بزرگ با سایر حکومتها بوده است.

اما منابع اندک تاریخی و اجتماعی در رابطه با لر کوچک از این هم اندک تر است. حکومتهای اتابکان لر بزرگ و کوچک که از طولانی ترین حکومتهای در بین لرها، کردها و حتی ایران امروز و منطقه بوده اند، با بی مهری کامل و قهر مورخین مواجه هستند.

اتابکان لر کوچک نزدیک به 500 سال و اتابکان لر بزرگ 200 سال حکومت کردند و در آبادانی و شکوفایی فرهنگ و تمدن لرها کوشیدند، منطقه ی خود را به هر صورت حتی از حمله مغول حفظ کردند و بواسطه کینه از خلیفه بغداد در فتح بغداد سهیم شدند. سپس بدلیل بعضی فجایع تأسف بار مغولان از آنان هم بریدند اما مغلوب نشدند.

به هر روی در منطقه لر کوچک نیز محقق بجز چند منبع شناخته شده مانند عالم آرای عباسی، تاریخ مغول، تاریخ گزیده و چند مطلب جسته و گریخته در کتب دیگر چیزی دستگیرش نمی شود.

بسیار عجیب است! طولانی ترین حکومتهای منطقه که بخش وسیعی را پوشش می دادند، کمترین سهم را در متون و تاریخ نگاری دارند. شاید بواسطه امنیت و آرامشی که در لرستان حکمفرما بود و عدم تعرض لرها به حکومتهای همجوار خود کسی چیزی در خور تعرض ننگاشته است! گفتار اخیر را هر چند که به ظاهر ارتباط چندانی با اصل مطلب ندارد از آن بابت آوردیم که نظر خواننده کاوشگر را به درازترین، دوره حکومت در منطقه جلب کنم که نام آنرا در هیچ کتاب درسی و دانشگاهی ایرانی، ترک، کرد و عرب نمی یابد، حکومتهایی که در مدت حیات خود امنیت، آسایش و شکوفایی را برای مردم خود به ارمغان آوردند، و نشانه کاملی از عدم تعرض بودند. البته باید به حکومت طولانی اتابکان لر، حکومت کوتاه مدت ولی با شوکت و کیل الرعايا، زند را هم اضافه کرد.

در ابتدای این نوشته سؤالی را مطرح کردم که چرا مردمی خود را لر یا کرد می نامند و اولین بار کجا و چگونه با این نامها آشنا شدیم؟

من در این کنکاش موفق به یافتن ریشه ای تاریخی و مستحکم نشدم که بی ابهام آن را به کلمات کرد و لر نسبت دهم. اما نشانه هایی با قوام از ارتباط نامی، قومی و فرهنگی مردم کرد و لر با

پیشینیان خود یافتیم. نکته ای را که حالا می خواهیم ارائه دهم تنها می تواند کمکی در ارتباط هویت این مردم با گذشتگان سرزمین خود داشته باشد. پیش از این نوشتیم که در متون قرن سوم و چهارم هجری به بعد لرها را با نامهای « اللریه »، « لوریه » و « لاریه » معرفی کرده اند. « لاریه » نامی آشنا برای لر زبانان است که به آن اشاره می کنم، اما باید بگویم که امروزه « لار » نام منطقه ای است در مجاورت منتهای الیه شرقی لرستان و لارستان بخشی از استان فارس ایران است که مردم آن به زبان خاص خود با پیوستگی نزدیکی با زبان لری صحبت می کنند. مجاورت و نزدیکی این منطقه با مردم لر کهگیلویه و بویر احمدی و ممسنی و پیوستگی زبانی آنها از آن جهت حایز اهمیت است که لرها را لاریه هم معرفی کرده اند.

« اصطلاحات Lar - به معنی « کوه » ( که تقریبا به یقین توان گفت لولوبنی است ) و kin - و gin - kingi - به معنی « دژ » و نقطه سکون و همچنین kutu - به معنی « اسب » عیلامی ... »  
( دیاکونف، تاریخ ماد، حواشی فصل اول )

دیاکونف کلمه « لار » را کوه ترجمه کرده و آنرا ریشه در زبان لولوبی و هم خانواده با زبان عیلامی می داند.

و ما لارستان را در منطقه ای کوهستانی می یابیم . البته این کلمه در زبان لری معنای تن و بدن را می دهد که بی ربط با ترجمه کوه هم نیست، چون بدن را می توان مستحکم ترین اندام انسان دانست. با این همه هنوز نمی توان ارتباط مناسبی بین لار و لر یافت مگر اینکه لارستان امروز و قسمت اعظمی از لرستان در کوهستان قرار دارند.

محقق ریز بین در یافتن ریشه ی هویت لرها خود را مقید به هیچ گفته یا نوشته ی رایج نا معقول با عقل نمی داند.

معمولا مستندات ارائه شده در این مورد یا فاقد اعتبار عقلی و نقلی هستند و یا آمیخته به تحریفات سیاسی، تغییرات فرهنگی و اجتماعی .

کاملا مشخص است چرندیاتی که لرها را از طایفه جن، یا فرزندان شیطان، یا زنا زادگان کنیزکان سلیمان (ع) و یا اعراب عاصی شده بر او و همبستر با کنیزانش می نماید، تنها و تنها به قصد تحقیر و بی پایه انگاشتن لران، به هم بافته شده و کار گروهی شعوبی مخالف ظهور اسلام و بر آمدن همه اقوام پس از آن از جمله مردم مغرب ایران امروزی است، که سراسر مدافع یا بر جای اسلام بوده اند.

وارانه نویسی ای که جز با اهداف سیاسی تدوین نشده است. ادامه شعوبی نویسان دیروز، نویسندگان شوونیسم و پان آریائیسیم امروزی هستند که در تدوین های خود اقوام شرق میانه را هنوز « دیو » معرفی می کنند!

نسبت دادن لر ها به اسامی شاهنامه ای مانند لهراسب هم جز به انحراف کشاندن باور عوام لر ها هدفی در بر نداشته و ندارد، اسامی که هنوز آریاشناسان و شاهنامه دانان با همیاری مجامع فرهنگی و منابع مالی دولتی در داخل و خارج ایران کوچکترین ریشه و هویت عقل پسندی جز کلام همان کتاب نیافته اند.

بیش از این برای محقق و جستجوگر علاقمند و تحلیل گر مطاعی بجز همان گفته های حمدالله مستوفی نمی ماند.

آنگونه که مستوفی می گوید:

در ولایت مانرود ( مایرود ) دهی ( روستایی ) بوده که آنرا گرد می نامیده اند و در حدود آن دره ای بوده که در آن دره موضعی قرار داشته که آنرا لر می گفته اند و اصل لر ها از آن موضع است، و دیگر اینکه لر ها کوه پر درخت را به زبان لری " لر " به کسر راء گویند که تبدیل به ضمّه و لر شده است.

محقق تنها یافته معقول را همین چند جمله مستوفی می یابد. به تحقیق مناطق گفته شده توسط مستوفی را امروز در منطقه تحت سکونت لر ها در نزدیکی شهر دزفول می توان یافت. مانرود معرفی شده کاملاً قابل شناسایی است و در نوشته های سایر نویسندگان هم دوره مستوفی شهر اللور را در حوالی دزفول معرفی کرده اند. حتی ارتباط کلمه لر به معنای پر درخت که امروزه هم در زبان لری رایج است با کلمه لر دور از عقل نیست چون آن موضع می توانسته منطقه ای پر درخت باشد و حتی مانرود امروزی هم خالی از درخت نیست، به تعریفی کاملتر لر می تواند گرفته شده از نام لر باشد نه آنگونه که مستوفی لر را گرفته شده از کلمه لر تعریف کرده و در نهایت هر دوی آنها قابل قبول هستند.

دیگر بیش از این محقق هیچ برای عرضه ندارد و هر حرف دیگر جز خیال سازی و تاریخ سازی نیست.

اما من می خواهم نکته ای فراتر از معرفی لر را به خواننده خود ارائه دهم و آن نو بودن کلمه گرد پس از ظهور اسلام است.

تا اینجا همه ی آنچه را که می شد در گفتاری خلاصه در باره ی گرد بیان کرد آوردم و نظری تحلیلی بر تعاریف ارائه شده بر کلمه گرد داشتم ولی هیچ مورد قابل قبول و قابل پی گیری نیافتم،

از خواننده نکته سنج خود می خواهم نگاهی دوباره بر تعریف مستوفی که ظاهرا برای معرفی لر آورده داشته باشد. در همان سطر نخست مستوفی می گوید:

" در ولایت مانرود روستایی است که آن را گرد می نامند...."

تا پیش از قرن هشتم هجری تعاریف ارائه شده از کرد یا بی ربط بود یا با غرض، اکثر نویسندگان و سیاحان با عبور از منطقه لرستان و غرب ایران کنونی شهرهای مختلفی را بنام گرد معرفی کرده اند، رود کردستان یا جراحی امروز در استان خوزستان ایران و نامهای اماکن همه و همه پس از اسلام با نام کرد معرفی شده اند اما پیش از آن هیچ نشانی از این کلمه نمی یابیم .

گرد یا لر مانند بسیاری دیگر از هویت‌های شرق میانه و از جمله عرب هویتی نوین و پس از اسلام می نمایند که با شواهد ارائه شده ترکیبی از مردم و قومهای باز مانده ی پیش از اسلام را که امکان ظهور و تکوین تاریخی خود را در فضای ایجاد شده یافتند، رشد داده و مانند هر هویت پویا عناصر گوناگونی را در خود جذب و هضم کرده است.

محقق در انتهای گفتگوی تحلیلی خود همانگونه که پیشتر گفته خود را مقید به هیچ پیش فرض و نظر رایجی نمی داند. او با اتکا به یافته های خود از منطقه کردستان و به تبع آن لرستان، و چهار راه تبدیل فرهنگ دانستن منطقه مورد بحث همه ی مسیر تحول تاریخی و اجتماعی منطقه را در نظر می گیرد. و لازم می داند تمام یافته های خود را برای تحقیق بیشتر در اختیار خواننده ی جویای حقیقت و جستجوگر آتی قرار دهد.

من در بین گفتگوی خود در مورد نشانه های بجا مانده از ادوار باستان اشاره به نام " دلفون " پسر هامان کردم و وعده دادم در این مورد بیشتر صحبت کنم.

تا به اینجا نشان دادم ، کرد یا لر هویتی نوحاسته است که عناصر شرق میانه و بین النهرین را در خود جای داده، دلفون نیز نامی آشنا در بین قبایل عرب و لر است.

تصادفی نیست که نام طایفه دلفان لر با نام دلفون شباهت دارد، اعراب بنی دلف ( دلفان ) خود را از نسل فردی به نام دلف یا دلفان می دانند، و طایفه لر دلفان را هم با خود، هم خویش می شناسند.

بطور کلی تشابهاتی اینچنینی در منطقه ای اینچنین تنها نشان از نوعی تبدیل هویت و یا پذیرش هویت است، یکی هویت عرب را می پذیرد و دیگری هویت کرد یا لر را به خود می گیرد.

با یافته های گفته شده محقق در کنکاش خود دوباره با سؤالی روبرو می شود، که جوابهای داده شده نویسندگان پیش از خود را یا سست می یابد و یا با غرض!

چگونه است که برخی نویسندگان گفته اند :

اعراب برخاسته از حجاز، آنقدر در شرق میانه و بین النهرین جنایت کردند و کشتند که این مردم حتی نامهای قدیم خود را فراموش کردند. و این همه فقط در کمتر از قرنی صورت گرفته است؟ و چگونه است که ما نشانهایی بس باستانی از اقوامی می یابیم که تا پیش از ظهور عرب جرأت سر بر آوردن نداشتند؟ و چگونه است که در اثر جنایات عرب حجاز این مردم همه چیز خود را فراموش کردند ولی این نامها و نشانه ها را مفردا از هزاران سال پیش تر از ورود عرب حفظ می کنند؟

با آنچه گفته شد، ما در بین لران امروزی نامهای طوایفی مانند: دلفان، سلسله، دیناروند ( در لرستان فیلی ) و دیناران ( در بختیاری )، سگوند، حسنوند، باوی ( کهگیلویه ) و.... که نسب آنها را به نامهایی از قبیل بنی دلف، بنی سلاله، آل دینار، فرزندان کلاب ( سگ ) و طایفه باوی در عرب رسانده اند را می توانیم بیابیم ؛ و در نسب نامه های طوایف و یا نوشته های محققین پیشین چون لایارد ( سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان )، دوبد (سفرنامه لرستان و خوزستان)، اسکندر خان عکاشه ( تاریخ ایل بختیاری )، دکتر ارشاد ( جامعه عشایری خوزستان )، جهانگیر قائم مقامی- مجله یادگار ( عشایر خوزستان قبایل سگوند )، موسی سیادت ( تاریخ جغرافیایی عرب خوزستان ) و حتی در نوشته های کسانی چون، زرین کوب ( تاریخ ایران بعد از اسلام ) احمد کسروی ( زندگانی من ) و دکتر محمد معین ( فرهنگ فارسی ) چنین اشاراتی را می توان یافت.

تبدیل یا جابجایی قومیت نه تنها در دوران تکوین تاریخی کرد و عرب در دوران گذشته، بلکه این فرایند تا چندی پیش هم ادامه داشته و دائما در حال ساخت و ساز بوده است، و تنها در صد ساله ی اخیر به دلیل دخالت دولتهای ملی نو ساخته در منطقه از مسیر طبیعی خود خارج شده است. امروزه کمتر کسی از کردان دیار بکر در ترکیه می داند که این منطقه محل سکونت اعراب سریانی " بکرین وائل " بوده و سپس این مردم گُرد و حالا با برنامه ریزی حکومت ترکیه به سمت ترک شدن می روند.

این تغییرات در تمام شرق میانه و بویژه غرب ایران و شرق عراق و ترکیه بطور مداوم جریان داشته، نظر خواننده را به اشاره مستوفی در عبارت :

« ... در عهد او ملک لرستان رشک بهشت گشت و بدین سبب اقوام بسیار از جبل السماق شام بدو پیوستند چون گروه عقیلی از نسل عقیل بن ابی طالب و گروه هاشمی از نسل هاشم بن عبد المناف و

دیگر قبایل متفرق چون ... » و در انتهای جمله برای تاکید بعد از نام بردن قبایل کُرد اضافه می کند « ... و دیگر قبایل که انساب ایشان معلوم نیست».

( مستوفی حمدالله ، تاریخ گزیده )

جلب می کنم.

وی در ابتدای فهرست اسامی طوایف کوچیده به لرستان به دو طایفه عقیلی و هاشمی اشاره می کند که موجب اختلاف نظر در بین محققین معاصر گشته است. همانگونه که از معرفی این دو گروه بر می آید ظاهراً آنها نسبی عربی دارند. اما برای معرفی سایر قبایل می گوید « و دیگر طوایف متفرق چون .... و دیگر قبایل که انساب ایشان معلوم نیست ... » بطور حتم مستوفی بهتر از این نمی توانست این قبایل را معرفی کند ، تاکید آخر مستوفی نشان از سلامت گفتار او در این قسمت دارد، چرا که او تنها آن قبایلی را که شناخته و یا می توانسته اطلاعاتی از آنها بدست آورد معرفی می کند. و هیچ چیز را بر پایه حدس و گمان نگذاشته است.

او حدود 180 سال پس از این واقعه آن هم در غیاب منابع مکتوب مستند و دقیق اقدام به نگارش و معرفی این قبایل می کند ولی همین متن به ما می گوید او تنها دو قبیله را که به درستی توانسته نسب آنها را شناسایی کند معرفی کرده و جمله « دیگر طوایف متفرق » و « دیگر قبایل که انساب ایشان معلوم نیست » نشان از بی اطلاعی او از نسبی مشخص پیش از لر شدن دارد و فقط آنها را به همان لفظ کُرد به خواننده معرفی می کند. علاوه بر آن کلمه طوایف متفرق کاملاً گویای لر بودن طوایفی است که هیچ هویتی بجز لر یا کرد نداشته اند اما بر اثر حوادث روزگار به افتراق یا متفرق و تنها به سر می برده اند اما با مساعد شدن اوضاع به سرزمین اجدادی خود باز گشته اند. در هر سه مورد گفته شده چه گروه عقیلی و هاشمی و چه دو مورد دیگر نمی توان نظری قطعی داد که این گروهها پیش از مهاجرت اولیه و یا حتی در باز کوچ خود به لرستان هویت لر نداشته اند پیشتر بطور مشروح نشان دادیم با شروع شکل گیری هویت کرد و هم راستای آن لر عناصر گوناگونی از مردم منطقه در آن جای گرفته و هویت جدید را ایجاد کردند. و این نشان از آمیختگی قبایل هویت کُرد گرفته دارد.

من به دلیل مطول شدن کلام وارد تمام جزئیات قبایل کرد یا لر و عرب نمی شوم، اما برای اینکه خواننده پرسشگر خود را بی جواب نگذارم یاد آوری می کنم تبدیل و یا پذیرش هویت در منطقه مورد بحث تنها یک طرفه نبوده و عناصر مختلف جذب هویت کرد نشده اند، بلکه این تبدیل از سوی دیگر نیز قابل پذیرش و هضم بوده است.

در بین قبایل عرب استان خوزستان ایران در منطقه سوسنگرد یا خفاجیه طایفه ای از ساکی های پیش الذکر سکونت دارند که نسبتاً از لرهای فیلی هستند. همچنین در منطقه اطراف شهر آبادان طایفه دشتی که از لرهای دشتستان بوشهراند ساکن اند. در حوالی شهر اهواز در منطقه کوت عبدالله طایفه ای مشهور، به نام گردونی ساکن است که بسیاری از اعراب آنها را از بومیان این منطقه می شناسند اما گردونی از طایفه های شناخته شده لر یا کرد در گذشته است و جالب اینجاست که به اعتراف بسیاری از اعراب منطقه در گذشته نه چندان دور که زبان فارسی همه گیر نبود اینان علاوه بر زبان عربی در بین خود به زبان لری هم تکلم می کردند.

حتی در بین اعراب آل کثیر و آل خمیس هم قبایلی از لر یا کرد را می توان یافت. همه ی این طوایف و بسیاری دیگر که جهت اختصار نامی از آنها نبردم ، امروز هیچ هویتی بجز عرب برای خود نمی شناسند.

هیچکدام از این تبدیلات عامل رد هویت شکل گرفته در مناطق مورد گفتگوی ما نمی تواند باشد. امروز نه کسی می تواند این قبایل را کرد، لر یا عرب نخواند و نه می تواند به درستی ثابت کند اصل این قبایل خارج از منطقه شکل گرفته است.

همانطور که پیش از این گفتم حتی عرب امروزی هم هویت جدیدی است که در پس ظهور اسلام هویت یافته، بویژه عنصر بین النهرینی و خلیجی آن که مداوماً و بی انقطاع در حال تکوین هویت عربی خود است.

## نتیجه

- 1- از قرن سوم به بعد در نوشته های برخی از نویسندگان با نام کرد و لر آشنا می شویم. در همین اولین نوشته ها هیچ چیز جز افسانه ها و تهمت های بی پایه که از آنها بوی تعفن، تخریب و تحریف می آید ، یافت نمی شود.
- 2- در تمام مستندات موجود در پیش و پس از هخامنشیان تا بعد از ظهور اسلام هیچ نشانی از کلمه کرد و لر نمی یابیم.
- 3- سرزمین کنونی اسکان کردان و لران قسمت وسیعی از شرق میانه است که از شلوغ ترین و پر رفت و آمدترین مراکز تولید تمدن بشری در دوران پیش از ظهور هخامنشیان بوده است. از این تمدن و سرزمین وسیع ، تنها نشانه های اندکی از نام محلها، اقوام و رقصها به جا مانده است. ولی بازماندگان هیچ پیشینه و خاطره ای از این نشانه ها در حافظه ندارند.
- 4- بنا بر مستندات تاریخی و نوشته های تورات، این منطقه با صدور مجوز و حکم پادشاه هخامنشی به نفع قومی خاص، مبتلا به کشتار و قتل عام عمومی گردید. در اثر اجرای این حکم منطقه با نقصان جمعیت و احتمالاً فرار سکنه مواجه گشته است.
- 5- در سایه عدم وجود منابع محکم تاریخی و گسستگی تاریخی و قومی مردم منطقه، و تنها با استناد به مدارک و نشانه های بجا مانده و تطبیق آن با پیشینه ی قومی این مردم می توان نتیجه گرفت؛ اندک بازماندگان بومی منطقه با بدست آوردن فرصت مناسب بدون در نظر داشتن پیوستگی تاریخی، با تازه رسیدگانی که آنان را به عنوان عنصری برابر می شناختند هویت جدیدی را پایه ریزی کردند که از آن پس کرد نامیده شد. و همزمان و یا با فاصله زمانی کوتاه گروهی از این هویت نوین لر نام گرفت.
- 6- تمامی یافته های محقق در پس ظهور اسلام نشان از قوام و استحکام بخشیدن هویت کرد و همزمان با آن لر دارد، که تا قرن هشتم به لحاظ متجانس دانستن این دو هویت با همه ی زیر ساختارهای آن کسی نیازی به ارائه ی تعریفی جداگانه برای آن احساس نمی کرد، ولی پس از این قرن به دلیل متمایز بودن قسمتی از کردستان ناچاراً نویسندگان به طور ویژه به لرستان بدون جدا کردن آن از کردستان پرداخته اند.
- 7- تا پیش از قرن هفتم و هشتم چون ظهور کرد و کردستان ، لر و لرستان امری طبیعی و در راستای تبدیلات قومی و فرهنگی شرق میانه بوده هیچکس تعریفی عقل پسند و منطقی که از سر دشمنی و کینه نباشد در رابطه با ظهور کرد و لر ارائه نکرده است. و تنها پس از این است که محققین و نویسندگان

سعی در ارائه ی پاسخی منطقی بر پرسش کرد یا لر چیست؟ و کردستان یا لرستان کجاست؟ بر می آیند.

8- بر خلاف گفته های برخی از نویسندگان معاصر که چون اسلاف پیشین خود، با شیوه های نوین به دنبال القاء گفته هایی مانند « کردها و لرها مردمی هستند کوهستانی که به دلیل عدم آمیزش شان با دیگر اقوام از دستبرد[!!!] این اقوام در امان بوده اند[!!]»، تا به این روش این گروه قومی را بی تمدن و بی فرهنگ نشان دهند، سرزمین کردستان و لرستان مانند هزاران سال پیش، پس از قوام بخشیدن به هویت خود با تمام همسایگان خود با مدارا رفتار کرده و نشانه ی کاملی از عدم تعرض بوده است. و در سایه امنیت حاصل شده، دائما عناصر مختلف را در خود جذب و هضم کرده و آن را شکل داده است، ولی در صد ساله ی اخیر با دخالت دولتهای نو ساخته در ایران، عراق، ترکیه و سوریه این روند به نفع قوم های مسلط حاکم از مسیر اصلی خود خارج شد.

9- لر، کرد و حتی عرب از تبدیلات هویت و ساخت و ساز آن در روند شکل گیری طبیعی قومیت های منطقه است و هیچ دلیل مستند و معقولی در ارتباط و اتصال تمامی و یا حداقل قسمت اعظمی از این گروههای قومی در منطقه مورد بحث با قومیتی خاص از اقوام باستانی منطقه نمی توان یافت.

10- در انتها محقق با نو ظهور بودن کلمات لر و کرد در پس اسلام و رواج و گسترش هر دو این نامها در تمامی منطقه مورد بحث پیش گفته، این کلمات را مترادف دانسته، بطوریکه در هر دو مناطق مطرح شده در دوره امروز می توان رد پای دیگری را یافت، لذا کرد نامیدن لرها یا لر نامیدن کردها دارای مفهومی یکسان برای تمامی مردمی در منطقه ی مشخصی از شرق میانه است.